

روست که در ملاحم، بیگانگان ماهیتی شیطانی و اهریمنی دارند و صفات زشت و پلید موجود در قهرمان اصلی سبب می شود که در آن سوی کوه، ملحمه ای علیه وی ساخته شود. یعنی قهرمان مثبت ملحمه اگر در این طرف کوه ستوده می شود، در آن طرف کوه در برابر طعن و لعن و طرد و نفی و نفرین است. ماهیت افتخارات پوچ نژادی و قومی جز این نباید باشد. به گفته استاد شهریار:

هرگز نژاد باعث هیچ افتخار نیست  
این افتخار ماست نژاد آفریده اند<sup>۱</sup>

در حدیثی از رسول اکرم (ص) نقل شده است که:

لیدهن رجال فخر هم یا قوم، انما هم فخر من فخر جهنم  
ولیکون اهن علی الله من الجمالات التي تدفع بالثفها الثن<sup>۲</sup>  
یعنی: کسانی که به مباحثات قومی گرفتارند، رها سازند آن را، بدانند که این تفاخرها چیزی جز ذفال دوزخ نیست و در پیش خدا از جعل هائی که بر بینی مردار بردارند، دون ترند.

اما قهرمان مثبت «حماسه» از آنجا که «کفرستیز» است و باپلیدی و پستیاری سرسازگاری ندارد، در میان همه اقوام بشری ستوده می شود. قهرمان حماسه در هیچ کجای دنیا نفی و طرد نمی شود. همه او را دوست دارند و در هر نقطه از جهان ماهیت آئینی و قومی خاص آن منطقه را نیز پیدا می کنند.

«نیشتره» قهرمان حماسی «شتها» را هیچ قومی نفی نکرده است، این حماسه با حفظ صفات و سجایای نیک خود اما با تغییر در شکل و ظاهر حتی به ادبیات حماسی بسیاری از ملل و اقوام نوپیدا نفوذ کرده است. همین گونه است «آق آنا» قهرمان حماسی معروف آفرینش انسان در دستان کهن

«حماسه» در «نوع شناسی» ادبی، به اثر منظومی (که گاه با پاره های متثور نیز همراه است) اطلاق می شود که ماهیت رزمی دارد و رشادت و شجاعت و دلآوری و جنگاوری را تهییج می کند. با ویژگی بسیار مهمی و آن این که مدلول و مضمون اصلی و جانمایه و قایع رزمی، خیرخواهی و عدالتخواهی باشد. یعنی به هر شعر رزمی و قهرمانی، حماسه اطلاق نمی شود. جنگ در حماسه ها جنگ در دیگر قصص و حکایات رزمی فرق صمدانه دارد. در حماسه، قهرمان مثبت منظومه ها دنبال هدفی مقدس و آئینی و متعالی و انسانی است، «خدا محوره» و جویای عدالت الهی است. پیشاپیش قوای خیر است که بر نیروهای پلید، خبیث و شیطانی و اهریمنی می تازد. حتی از دست رفته را مطالبه می کند، سعادت مردم را می خواهد. همه جا به نام حق و عدالت شمشیر می زند. دارای قدرتی خارق العاده و الهی است. صداقت و پاکدامنی انبیاگونه دارد. حيله نمی ورزد، دروغ نمی گوید، دشمن ریاکار، بدانندیش، بسیار قوی جته، دارای مکتب و ثروت و سپاه این جهانی را با پاکی در اندیشه و عمل و با الهام از مبدأ فیض الهی و نیروهای خبیثی که به سبب مظلومیت صداقت و عدالت در این جهان به مدد او می شتابند، نابود می کند.

اما ملحمه (جمع آن ملاحم) تنها در یک چیز با حماسه وجه اشتراك دارد و آن ماهیت رزمی هر دو مقوله است. با این تفاوت که رزم و نبرد در ملاحم هدفهای پست دنبال می کند. قهرمان ملحمه «من! من!» می کند، خودخواه است، به دنبال افتخارات فردی، روستایی، ولایتی، قومی و نژادی خود است. قهرمان ملحمه «بیگانه ستیز» است و هم از این

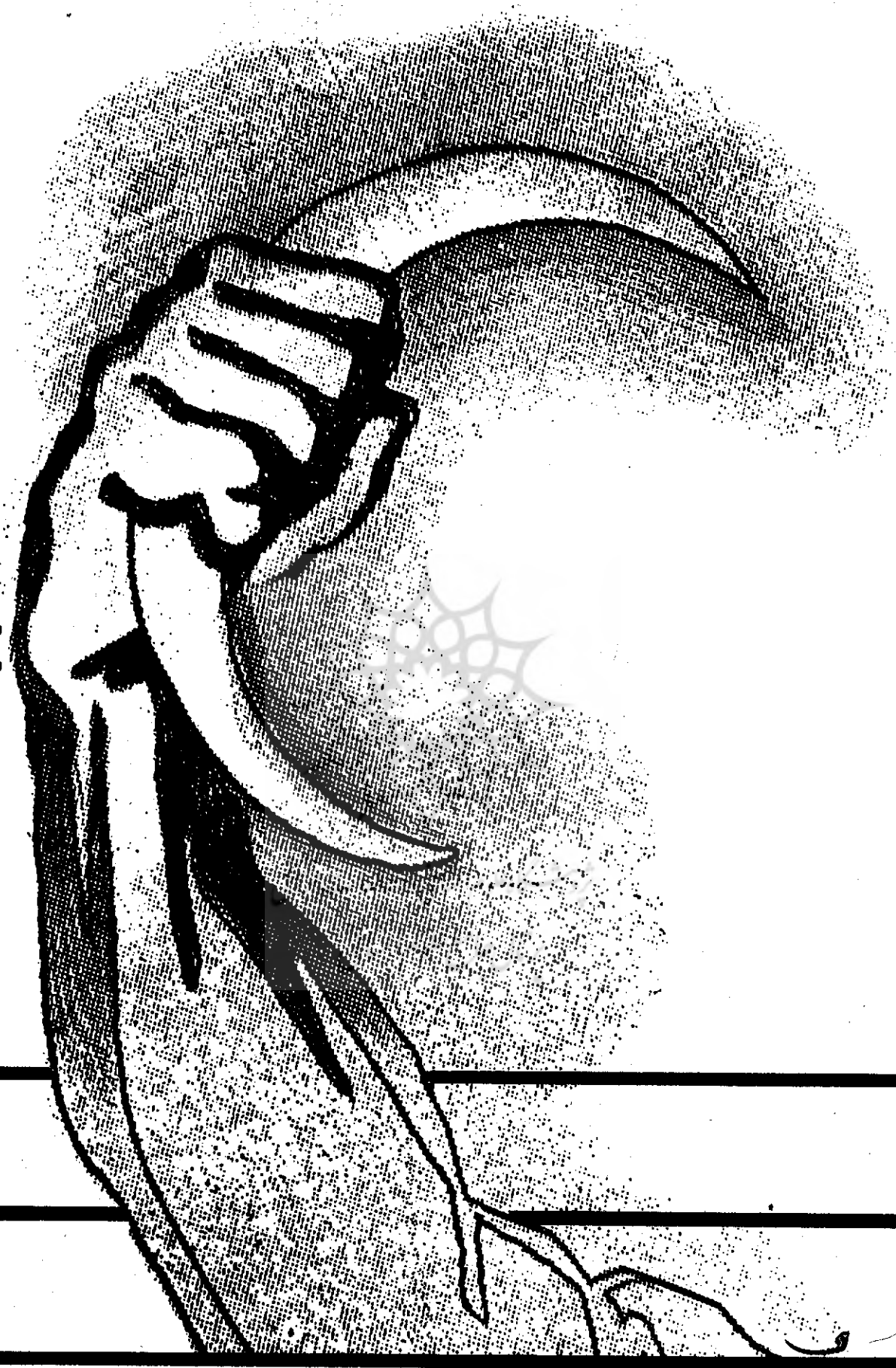
● دکتر حسین محمدزاده صدیق  
استاد متون فارسی، ترکی، پهلوی و اوستایی

# ملحمه یا حماسه

## در موسیقی

موسیقی در ایران

103



ترکی، که در حماسه‌های یونانی نام «آکینا» گرفته است و «مناس» قهرمان مثبت منظومه‌ای دویست هزار بیتی به همین نام که در متون متأخر اسلامی همه جا بابت خانه‌ها را در هم می‌کوبید و بر گنبد آنها بیرق «لااله الاالله» می‌زند.

«شیر خدا» و «مظلوم کربلا» نیز در میان ادبیات حماسی اقوام غیرمسلمان حتی کفار، پیوسته به مثابه نماد جوانمردی و عدالت خواهی آشکار و پنهان ستوده شده‌اند و کسی نتوانسته است امامان ما را قهرمانان ملاحم قلمداد کند.

غریبی‌ها و غریزدگان بداندیش و اسلام ستیز در قرن اخیر، به وسیله نیرنگهای گوناگونی پیوسته سعی در جلوه دادن ملاحم به جای حماسه داشته‌اند و مقوله یهودی ساخته «حماسه‌های ملی و قومی و نژادی» را به تبلیغ ننشسته‌اند تا بتوانند فخر نژادی را جایگزین فخر به تقوا سازند و بیگانه ستیزی را با کفرستیزی عوض کنند.

گرچه ملاحم در میان هر قومی به لحاظ تاریخی، زبان‌شناسی، ادبی، روانشناسی اجتماعی و فولکلور و قرآن دارای ارزش فراوانی هستند، اما اطلاق عنوان حماسه بر آنها با تعریفی که در بالا دادیم، نوعی لغزیدن در دام مستشرقان اهریمن نهاد از ادواید براون تا ژان ریککا و فراماسونرها و جاسوسان است که پژوهشگران ما باید با وسواس و دقت خاصی با این مقوله برخورد کنند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی خود به «ملحمه» بودن اثرش یقین دارد و در سرآغاز مثنوی گرانقدر «یوسفیه» خود فرماید:

به نظم آوریدم بسی داستان  
ز افسانه و گفته باستان  
ز هر گونه‌ای نظم آراستم  
بگفتم در او هر چه خود خواستم  
اگرچه دلم نبود از آن با مزه  
همی کاشتم تخم رنج و بزه  
از آن تخم کشتن پشیمان شدم  
زبان را و دل را گره بر زدم  
نگویم کنون نامه‌های دروغ  
سخن را به گفتار ندم فروغ  
نکارم دگر تخم رنج و گناه  
که آمد سپیدی به جای سیاه  
دلم سیر گشت از فریدون گرد  
مرا زان چه کو ملک ضحاک برد  
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب  
ز کیخسرو و جنگ افراسیاب  
برین می سزد گر بخندد خرد  
ز من خود کجا، کی پسنند خرد  
که یک نیمه عمر خود کم کنم  
جهانی پر از نام رستم کنم؟  
دلم گشت سیر و گرفتم ملال

هم از گیو و طوس و هم از پور زال  
حکیم ابوالقاسم فردوسی در خیلی دیر به این نتیجه رسیده است، گرچه «ملاحم سرانی» را نفی کرده و شاهنامه را نیز عزیز داشته، تصمیم به «حماسه سرایی» گرفته است و در هفتاد سالگی حماسه پیغمبران را سروده است. خود می‌گوید:

کنون گر مرا روز چندی بقاست  
دگر نسپرم جز همه راه راه راست  
نگویم سخنهای بیهوده هیچ  
نگیرم به بیهوده گفتن بسیج  
نگویم دگر داستان ملوک  
دلم سیر شد زآستان ملوک  
دو صد زان نیرزد به یک مشت خاک  
که آن داستانها دروغ است پاک  
ز پیغمبران گفت باید سخن  
که جز راستی شان بند بیخ و بن  
بخواهم بدین قصه راستی  
که در وی نیامد کم و کاستی  
بگویم به نوی یکی داستان  
ولیکن نه از گفته باستان  
که از گفته رب دادآفرین  
که زبید مرا و راز داد، آفرین  
«السر تسلک آیسات» را  
بخوان تا بدانی حکایات را ...

و به این حدیث نبوی محل کرده است که:

لا فخر للعرب علی العجم و لا العجم علی العرب الا  
بالمعلم و التقی  
و خود آگاه بوده است که این بار «حماسه» سروده است،  
نه «ملحمه».

همه شاهنامه‌ها ملحمه هستند و دارای ارزشهای فراوان تاریخی و لغوی و فولکلوریک. اما به هیچ روی ماهیت «حماسی» (با تعریف مشخص آن) ندارند. مسلمین هیچ گاه نیازی فخر ملحمه‌ها نداشته‌اند و ندارند. حیل دشمنان داخلی و خارجی ملت سرافراز مسلمان ایرانی نیز، در تبدیل ملحمه‌های قومی و نژادی به حماسه‌های آیینی و اعتقادی و عدالتخواهی پیوسته نقش برآب بوده است و چنین نیز خواهد بود. ایدون باد!

بداندیشانی که ملاحمی نظیر «گشتاسب نامه»‌ها و «شاهنامه»‌ها را «حماسه» جلوه می‌دهند، می‌خواهند مسیر را هموار سازند تا ملاحم خواش بین ماهیان، فریدبن ماه فروردین، بزرگ امیه، استاد سیس خراسانی، میان روشن، ماه نخشب، سنباد گیر و دهها نظایر آنها «حماسه» نامیده شود که لاجوانه قیامهایی علیه قرآن و اسلام راه می‌انداختند و میبغفان کیش مجوسی بودند. ضافل از آنکه افسان‌ها صرف نظر از رنگ و زبان و نژاد، ره به سوی عزت الهی

دارند و نشانه خدا بر روی زمین اند.

و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السننکم و الروانکم فی ذالک الایات للعالمین<sup>۴</sup>

فراموش نکنیم که انسان جانشین خدا و امانت دار ارزشهای الهی است، چرا که کاینات جز انسان تاب پذیرش مسئولیت نداشتند.

انا عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملها و اشفقن منها و حملها الانسان<sup>۵</sup>

یعنی: «ما، امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، از حمل آن سر، باز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را حمل کرد».

از حماسه های ایرانی بعد از اسلام که شایسته است پژوهشگران دنبال کشف دقایق و ظرایف آن باشند که خدای نکرده جعل و تحریفی از سوی بداندیشان مستشرق نام در آن صورت نپذیرد، «حماسه کوراوغلو» است که بیش از پنجاه قوم کوچک و بزرگ مسلمان آن را از آن خود می دانند و در سرتاسر ایران روایات عدیده ای از آن به گویشها و زبانهای مختلف موجود است. حماسه کوراغلو، در واقع نماد حکمت عوام مسلمین و قیام متحد بینوایان مسلمان شهر و روستا علیه کفر و ظلم و ستم و بی عدالتی، و برابری بایی و اجرای احکام شرع انور است و تمام ویژگیهای یک «حماسه عوام» در آن جاری است.

یکی از حماسه های خواص و اهل قلم که باید پژوهشگران مسلمان ما دنبال احیاء و تبلیغ آن می باشند، می توانم «خاوران نامه» اثر ابن حسام شاعر متدین و قوی سخن قرن نهم است. این مثنوی نیز همه ویژگیهای «حماسه مکتوب» را داراست.

حجم وسیعی از حماسه های ایرانی (فارسی یا ترکی) همه بعد از اسلام و به برکت قرآن پیدا شده اند. ادعای این که حماسه های ایرانی به تمامی تحت تأثیر چند بند از «بهرام پشت» اوستایی بوده اند، ادعایی نابخردانه است که اگر در ارتعاش کلام گویند، آن خیانت حس نشود، حماقت لمس می شود.

□

«بهرام پشت»، یشتی از مجموعه ای است که به «یشتها» نامبردار شده است. یشتها جزئی از اجزای پنجگانه «اوستا» است. اوستا در اصل «آپوستاک» Apustak نامیده می شد.<sup>۸</sup> در ایران پیش از اسلام، شاهان و مغان سوادآموزی و خواندن و نوشتن را میان ایرانیان متنوع کرده بودند و به خلاف رسول اکرم (ص) که أسرا را به شرط تعلیم و قرائت و کتابت آزاد می فرمود، تمنای این همت از سوی هر کسی را منکوب می ساختند، چنان که (داستان «نوشیروان و کفشگری که می خواست فرزندش نوشتن آموزد» معروف است). مغان و موبدان، اوراد و اذکاری ابداع کرده بودند که بر روی پوست گاو نقر و حک می کردند و مجموع آنها را «آپوستاک»

می گفتند و همه را در انحصار خود داشتند. بخش پایانی و متأخر آن «فورتاک آپوستاک» نام داشت که دارای اورادی خرافه گونه در دفع حشرات موذی است و بخشی به نام «وندیاد» و یا Vidadadata که اوراد و اذکار دفع دیوان و شیاطین و پریان و جز آن را در بر دارد و بخشهایی دیگر با نام «یشتها» و «ستا» که در تعریف حیوانات سودرسان نظیر گاو و مظاهر طبیعت مانند کوه و دره و رود و جز آن است. یکی از این یشتها «بهرام پشت» نام دارد که ترجمه های فارسی آن اغلب تحریف شده اند. «بهرام» در متن اصلی Varathraghna در معنای یغماگر، غارت کننده، پورش برنده و کشنده آمده است.<sup>۱</sup>

او، ده بار، مرده و زنده شده است. یک بار به صورت گاو، بار دوم در شکل اسب، بار سوم در شتر ماده، بار چهارم به الاغ، بار پنجم گراز و ... تا آن که بار دهم به شکل جوانی تندرست و قوی درآمده است. این اسطوره بازگفته و تقلیدی از متون اسطوره ای هندی است، در سانسکریت ایزد جنگ «ورترهن» Vretrahan در معنای کشنده ازدها<sup>۱۱</sup> است. زهی بی انصافی که کسی بتواند ادعا کند موسیقی حماسی ایران که به برکت قرآن پیدایی و شکوفا شد، دنباله یک سرود خرافی ده بندی بهرام پشت باشد و متون موسیقی حماسی ایرانی نظیر «الکافی» ابن زبیل، «الادوار» صفی الدین اوردوسی، «مقاصد الالحن» و «جامع الالحن» شیخ عبدالقادر مراضی، «درة التاج» ملا قطب الدین شیرازی و «بحورالالحن» فرصت شیرازی در اقتضای این ده بند بنادر با خانه آیین بدوی بخشی از ایران به قلم آمده باشد. گرچه مطالعه و دقت در ظرایف این اثر فولکلوریک کهن ایرانی، مانند هر اثر دیگر ارزش علمی تحسین کننده ای دارد، اما رو در رو نهادن این اباطیل خرافی با حکمت قرآنی، از سوی فرزندان ایرانی، چیزی است که دشمنان قرآن و اسلام و خون گریبان و خاک پرستان خود باخته داخلی را متبسم خواهد ساخت. فاعتبروا یا اولوالابصار.

□ پانویس:

۱. دیوان استاد شهریار، ج ۱، ص ۳۷۲.
۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۲۴.
۳. حکیم ابوالقاسم فردوسی، بوست و زلیخا، انتشارات آفرینش بمناسبت کنگره بزرگداشت فردوسی، ۱۳۶۶، تهران، ص ۱۵.
۴. همان، ص ۱۷.
۵. روم ۲۲/.
۶. احزاب ۷۲/.
۷. گزارش کاتبا، جلد ۱، ص ۱۸.
۹. یشتها، ج ۲، ص ۲۱۸.
۱۰. فرهنگ نامهای اوستا، ج ۳، ماده «ورترمض»